

چند پرریله بعثی ها

هانیه کمری

روزنامه نگار



در آن هشت سالی که با خون دل مردم ایران در جنگ تحمیلی به سرشده، بیش از ۴۸ هزار نفر از ایرانی ها اسارت را تحمل کرده اند. در فیلم های جنگی دیده ایم و خاطرات رزمندگان را بین خط های کتاب ها هم خوانده ایم. هر مردی که اسیر می شد دخیل دعاهاش را به نام یک زن می بست. زنی به نام زینب دختر علی (علیها السلام) اصلاً آنکار که اسارت جنس زنانه داشته باشد. زنی اسیر و پایبند عشق است، زنی پایبند محبت فرزندان است، زنی پایبند واژه ها و زنی هم پایبند وطنش. دیگری هم پایبند خدمت به دیگران یا تیمار مجروحان. وقتی کسی اسیر شود و بعد آزاد، او را آزاده می گویند؛ اصلاً آزاده نامی است زنانه. در طول تمام روزهای هشت سال جنگ تحمیلی ۲۲ هزار و ۸۰۸ امدادگر و ۲۲۷۶ پزشک و پرستار به جبهه ها اعزام شدند که همگی از زنان و دختران ایرانی بوده اند. ۶۴۲۸ بانوی این کشور به شهادت رسیدند. بعضی در مقابله با دشمن و بیشترشان در بیماران و موشک باران شهرهای درگیر با جنگ، آمارهای رسمی می گویند حدود ۵۰۰ نفر از این بانوان، زنده بودند. امیرحسین قاضی زاده هاشمی، رئیس بنیاد شهید و امور ایثارگران در سال ۱۴۰۱ گفته بود: در کشور ما ۱۷ هزار زن شهید، جانباز و آزاده الگوی زنان ایرانی هستند، آن هشت سال برای بسیاری از زنان زخم هایی به یادگار گذاشت. اگر زخم های قلب و روح را حساب نکنیم، از زخم حافظه و خاطرات دخترکان نگوییم و فقط زخم تن را در مقابل موشک، خمپاره، تیر، ترکش و گلوله بشماریم، ۵۷۳۵ زن در آن سال ها جانباز شدند. اما چهره زنانه جنگ، رخ دیگری هم داشت؛ آن روی سیاهی بعثی ها که فقط در زندان های عراق دیده می شد. غیر از بانوان زنده و شهید و جانباز آن سال ها چند زن هم اسیر بودند. چند زن و دختری که رنج زندان بعثی ها را شاید سخت تر از برادرانشان در سلول های مجاور کشیده اند. سال ۱۳۹۸ معاون امور زنان و خانواده ریاست جمهوری بود، در همایش روز آزادگان در اردبیل گفت: در کشور ۱۷۱ زن آزاده دوران دفاع مقدس وجود دارد؛ این در حالی است که تعداد زنان آزاده ای که رسانه ها سراغ آنان رفته اند، به تعداد به انگشتان دست هم نمی رسد.

روزهای اول پاییز ۵۹ بود، هنوز چند ماه هم از آغاز حمله بعثی ها نمی گذشت. آن روزها فاطمه ناهیدی پزشک جوانی بود که زمان انقلاب هم فعالیت های زیادی داشت و بعد که در رشته مامایی ادامه تحصیل داد، به مناطق محروم ایلام، کرمان و هرمزگان رفت. خانواده اش در تهران بودند و با شروع جنگ برادرش به کردستان رفت. او کسی نبود که در چنین شرایطی به کار و زیست روزمره اش ادامه دهد. به او می گفتند: «تو ماما هستی و تو را چه به مجروحان جنگی؟» و جواب می داد: «حداقل می توانم جای یک ترکش را بخیه کنم، اگر نشد، حداقل می توانم تی بکشم.» خانواده اش را راضی کرد و کمی بعد به جنوب رفت، نه در شهرها، بلکه به خط مقدم رسید؛ جایی در حوالی شلمچه. بیستم مهرماه سال جنگ بود که فاطمه ناهیدی در خط مقدم جبهه همراه یک تیم پزشکی اسیر شد. وضعیت او که در خط مقدم به اسارت درآمده بود با دیگران فرق می کرد. او را به چشم یک نظامی می دیدند. زندان الرشید؛ زندان امنیتی عراق بود. فاطمه را به عنوان زندانی سیاسی آنجا بردند و گفتند تو آمده ای با رژیم ما بجنگی. او چهار سال در زندان بعثی ها ماند. او اولین پزشک



برگشت، در جاده ماهشهر آبادان به همراه نیروهای امدادی دیگر اسیر شد. یکی دیگر از این نیروها شمسی بهرامی بود. آن روزها شمسی نماینده فرمانداری آبادان بود و برای تهیه گزارش و برآورد میزان خسارات مناطق بیماران شده می رفت.

بعثی ها راهشان را بستند و این دو بانو را هم اسیر و به زندان استخبارات عراق بردند. حالا در سال های اخیر معصومه آباد از اعضای شورای شهر تهران بوده و هم اکنون سفیر ایران در فنلاند است.

در همان روزها خدیجه میرشکاری نوعروس جوانی بود که در شهر بستان زندگی می کرد. او تازه به عقد همسرش حبیب درآمده بود. با تخلیه بستان، خدیجه حاضر نشد از سوسنگرد



اسیر و اولین بانوی آزاده است که ۱۲ بهمن ۶۲ به وطن برگشت و حالا عضو هیأت علمی دانشگاه شهید بهشتی است.

یک هفته از اسارت فاطمه می گذشت که معصومه هم اسیر شد. معصومه آباد ۱۷ ساله بود که جنگ آغاز شد. او در آبادان زندگی می کرد و آن موقع همانجا به عنوان نیروی داوطلب هلال احمر مشغول به کار شد. او در یکی از روزهای مأموریتش برای انتقال بچه های شیرخوارگاه به شیراز رفته بود که در راه



در شیراز رفته بود، موقع برگشت اما اسیر شد و بعد از مدت ها شکنجه کنار سه دختر ایرانی دیگر قرار گرفت. زندان الرشید پنج طبقه زیرزمین و سه طبقه بالا داشت و هرچه پایین تر می رفتی شکنجه ها هم سخت تر می شد. طبقه دوم سلول های تنگ و سرخ رنگی داشت. دختران را دو سال در آنجا حبس کردند. دخترانی که جنس نگرانی هایشان در اسارت و جنگال دشمن، بسیار متفاوت تر از برادران اسیرشان بود. این چند بانو چهل ماه در سلول های تنگ و شکنجه های سخت بعثی ها بودند. در چند ماه اول از صلیب سرخ پنهان شان کرده بودند. رنج هایی که هیچ گاه در قالب برنامه مستقلاً به آن پرداخته نشده است. یک داستان پر گره واقعی که جای خالی روایتش



عقب تر برود. برادران و همسرش هم برای دفاع در شهر ماندند. چند روز بعد حبیب به دنبالش آمد خدیجه بالاخره برای رفتن رضایت داده بود که سر و کله بعثی ها پیدا شد. رگبار گلوله به سمت آنها می آمد، بعد از دستگیری، حبیب در آغوش خدیجه شهید شد و خودش هم نیمه جان راهی بیمارستان و بعد زندان. سه ماه با داغی که دیده بود و غم بی خبری از خانواده اش در انفرادی ماند و بعد به سلول زنان ایرانی رفت؛ جایی که معصومه آباد و شمسی بهرامی هم بودند. به جمع آنها دختر دیگری هم اضافه شد. حلیمه آزوده بعد از تمام کردن دبیرستان، در بیمارستان سوس شعبان آبادان ماما بود که جنگ خانواده اش را مجبور به ترک شهر کرد. او ماند و روزی که به دیدار خانواده اش

عقب تر برود. برادران و همسرش هم برای دفاع در شهر ماندند. چند روز بعد حبیب به دنبالش آمد خدیجه بالاخره برای رفتن رضایت داده بود که سر و کله بعثی ها پیدا شد. رگبار گلوله به سمت آنها می آمد، بعد از دستگیری، حبیب در آغوش خدیجه شهید شد و خودش هم نیمه جان راهی بیمارستان و بعد زندان. سه ماه با داغی که دیده بود و غم بی خبری از خانواده اش در انفرادی ماند و بعد به سلول زنان ایرانی رفت؛ جایی که معصومه آباد و شمسی بهرامی هم بودند. به جمع آنها دختر دیگری هم اضافه شد. حلیمه آزوده بعد از تمام کردن دبیرستان، در بیمارستان سوس شعبان آبادان ماما بود که جنگ خانواده اش را مجبور به ترک شهر کرد. او ماند و روزی که به دیدار خانواده اش

گزارشی از نتایج تعزیه «علیامخدره» به کارگردانی مریم شعبانی

«هنرمقدس» راه سومی که دختران هنرمند مسلمان برگزیدند

فاطمه محمودی

خبرنگار حوزه زنان و خانواده



کسانی که در حوزه زنان توفیق داشته اند عصر قاجار در ذهن شان حکایت دیگری دارد؛ عصری که در آن زنان در انقیاد سنت های بدون مبنا محصور بودند، باید در پستی خانه ها می ماندند و حتی حق تحصیل هم نداشتند. اما در همان عصر برخی از زنان روحیه تحول خواهی شان شعله کشید و سعی می کردند که با قلم و کنش هایی وضعیت خود را تغییر دهند. در آن زمان بود که چند تن از زنان برای مدرسه رفتن و علم آموزی دختران قد علم کردند و شروع به مطالعه و تشکیل مدرسه کردند.

نشریه ها و جراید زنانه نیز برای اولین بار با تمام فراز و نشیب هایش در آن زمان کلمه به کلمه تکمیل می شد و در جوامع دست به دست می چرخید. برخی با رویکردهای صحیح و مطابق نگاه اسلام به زن و برخی نیز با رویکردهای فمینیستی و تحت تأثیر غرب، به هر حال نام زنان عصر قاجار با جریان سازی گره خورده است. اما کمتر کسی از این خبر دارد که آنها علاوه بر قلم از قالب صحنه و نمایش نیز بهره بردند. در زمانی که ناصرالدین شاه ترجیح می داد زن ها در فضای روزمره و تجملی خودشان سیر کنند؛ دود ختراو و خواهرش تلاش کردند تا خودشان پولی را جمع کنند و تعزیه و شبیه خوانی راه بیندازند. این سه زن در کاخ ناصرالدین شاه در برابر مشکلاتی که در قصر سدا راهشان می شد، ایستادند و تعزیه ای برپا کردند. اکثر ما از این اتفاق بی خبر بودیم تا حال که پس از گذشت حدود یک سده در روزگاری دیگر که بساط سلطنت ها جمع شده و سایه پرچم جمهوری اسلامی بر سر این سرزمین افتاده است؛ زنان هنرمندی برخاسته اند که با اجرای نمایش «علیامخدره» روایتگر آن اتفاق باشند. مریم شعبانی کارگردانی است که دست

در دست اعضای گروه «تئاتر مقدس» این نمایش را ساخته است و چگونگی به وجود آمدن تعزیه زنانه در دربار ناصرالدین شاه را روایت کردند که این نمایش در مردامه در حوزه هنری روی صحنه رفت. پس از آن از ۲۲ تا ۲۴ شهریور ماه نیز در سالن نمایش باغ کتاب اجرا شد و این هنرمندان از آن چاپلی زدند به تاریخ ایران در کاخ ناصرالدین شاه و تاریخ اسلام در دشت نینوا. آنها در این نمایش تعزیه حضرت قاسم (ع) و حضرت علی اکبر (ع) و شبیه خوانی حضرت زینب (س) را نیز اجرا کردند. اگر در زمان کودکی تعزیه هایی می دیدیم که در آنها مردان نقش حضرت زینب (س) را بازی می کردند و اگر نمی توانستیم با آن تعزیه ارتباط برقرار کنیم؛ اما الان می توانیم دخترانمان را به دیدن نمایش ها و تعزیه هایی ببریم که زنان برای زنان می سازند و اجرامی کنند. گروه هنرمقدس پیش از علیامخدره، نمایش های آیینی خلود و فاطمه (س) را نیز روی صحنه بردند. حتی نمایش لکچر پر فورمنس فاطمه (س) را در عراق نیز اجرا کردند و در آن سوی مرزهای ایران زندگی حضرت فاطمه (س) را برای زنان عراقی به تصویر کشیدند. تماشاگران نمایش های گروه هنرمقدس زنان هستند و این به معنای پرده نشینی و محرومیت از دیده شدن هنر این هنرمندان نیست. این خواست آن هاست که هنرشان را برای زنان اجرا کنند و جلوی مردان، روی صحنه بازیگری نکنند. مریم شعبانی، مسئول گروه هنرمقدس، با این ایده توانست برای دختران بستر سالمی ایجاد کند تا بتوانند در چهارچوب عقاید مذهبی خود روی صحنه نمایش آیینی بروز و ظهور داشته باشند.



کمتر کسی از این خبر دارد که زنان قاجار علاوه بر قلم از قالب صحنه و نمایش نیز بهره بردند. در زمانی که ناصرالدین شاه ترجیح می داد زن ها در فضای روزمره و تجملی خودشان سیر کنند؛ دود دختر او و خواهرش تلاش کردند تا خودشان پولی را جمع کنند و تعزیه و شبیه خوانی راه بیندازند

